

متن سخنرانی پروفسور سید حسین اشراق رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات نبراس در مراسم سالروز عرس مولانا "وصال جاودانه"، که از طرف انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان ب تاریخ ۲۷ - ۹ - ۱۳۹۹ در کابل برگزار شده بود.

مولانا و مدارا

مولانا جلال الدین محمد بلخی از سخنگویان برجسته و جدان فرهنگی حوزه تمدنی ما به شمار می رود. او از مطرح کنندگان پرآوازه مدارا و تسامح در عرصه فرهنگ و تمدن بشری به شمار می آید.

مدارا و تسامح از جمله فاخرترین و انسانی‌ترین جلوه‌های فرهنگ پربار حوزه تمدنی ما به شمار می روند که در آثار اندیشمندان و سخنوران سترگ ما، به ویژه در نوشته‌ها و گفته‌های عارفان بزرگ و بالاخص خداوندگار بلخ برجستگی ویژه یافته است.

جهان امروز بیشتر از هر زمان دیگر نیازمند ترویج افکار مولاناست. بویژه در کشور ما و حوزه ما که انگار این ادعای توماس هابز که گفته بود: "انسان گرگ انسان است" مصداق بیشتری پیدا کرده است.

اینک که "احترام به دیگری" و ارزش قائل شدن به مقوله "تفاوت"، با چالش‌های جدی‌ای تعصب و قشری‌گری مواجه شده‌اند، پیام پر تسامح مولانا بی گمان بر دل رنجور مشتاقانِ رهایی خوش می‌نشیند و برای شان امید خلق می‌کند. به همین جهت در میان گروه‌های کثیری از بزرگان فلسفه و حکمت و عرفان، شاید پیام هیچ‌کس به اندازه مولانا برای جهان امروز گره‌گشا و پراج‌نباشد.

عرفان مولانا افق معنوی گشوده به سوی همگان است، و احترام به "دیگری" از شاخصه‌های اصلی آن به شمار می‌رود، معرفت او فراسوی مرزها و زمانها و نگاه‌اش فراتر از کیش‌ها و طریقت‌هاست. او دارای منش دیگری‌پذیر است و اختلاف مؤمن و گبر و یهود را نیز برخاسته از پیشداوری آنها می‌داند، به همین جهت برایش تنقیح پیشداوری اهمیت اساسی دارد، از همین رو همه را به "مذهب عشق" فرا می‌خواند.

ما مذهب چشمِ شوخِ مستش داریم
کیشِ سرزلفِ بت پرستش داریم
هرچند شکستِ یار، دل‌ها شکند
ما هم دل و جان بهرِ شکستش داریم

در عصر مولانا هم کرامت انسانی پایمال شده بود و تفرقه و اختلاف به اوج خود رسیده بود. به همین جهت تسامح و تفاهم را همچون گمشده‌ای می‌انگاشت که بایستی در سرلوحه زندگی انسان‌ها قرار گیرد.

او انسان را به صورت "ما هو انسان" گرامی می داشت و منظورش ازین بحث یکسان بودن افراد و برتری نداشتن آنان نسبت به یکدیگر بود. چیزی که تقدم بارز "بینا ذهنیت" بر "ذهنیت" را بنیادی می انگارد و بر شکوفایی ظرفیت های گفتگویی میان "خود" و "دیگری" پا می فشارد.

گفتگو برای مولانا، افزون بر جنبه اخلاقی، نوعی هستی شناسی نیز تلقی می شود که از رهگذر وجود "دیگری"، "خود" معنادار می گردد، به گونه که آگاهی انسان از همین رهگذر شکل می گیرد و به واسطه تجربه درهم آمیزی افق های مفهومی ای "خود" و "دیگری"، معرفت آدمی صیقل می خورد، رویکردی که مولانا را محبوب همگان ساخته بود. از همین رو در روز وفات اش از تمام فرقه ها حضور بهم رسانیده و عزادار بودند.

مولانا با شعار الطُّرُق الی الله بعددِ نفوس الخلائق/ "راه های رسیدن به خدا، به تعداد جان های خلائق است"، پیروان ادیان و مسالک را به سوی تفاهم فراخوانده است، او درگیری های بی اساس میان آنها را ناشی از خیالات واهی و تعصبات بی جا می انگاشت و بیزاری خود را از آنها اعلام نموده بود:

از کفر و ز اسلام برون است نشانم
از فرقه گریزانم و ز نثار ندانم
یا:

چه تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمی دانم
نه ترسانه یهودی ام، نه گیر و نه مسلمانم

مولانا مدارا را به عنوان شعار نه بلکه به عنوان یکی پایه های معرفت شناسی خویش معرفی می کرد، از نظر ایشان مدارا شناخت محدودیت مواضع "خودی" است که بر بنای آن "دیگری" به عنوان حامل نظرگاه مستقل به رسمیت شناخته می شود، بنابراین "دیگری" پدیده نیست که فقط با محک "خودی" به سنجش در آید و بر بنای آن فرو کاسته شود، به همین جهت "پندار کمال خود" را مذموم می شمرد و نکوهش می کرد:

هر که نقش خویش را دید و شناخت
اندر استکمال خود دو اسبه ساخت
زان نمی پرد به سوی ذوالجلال
کو گمانی می برد خود را کمال
علتی بد تر ز پندار کمال
نیست اندر جان تو ای ذو دلالت

در جای دیگر به "دیگری" چنان حق و احترام قایل می شود که او را داناتر از خودش معرفی می کند: "ور هیچ نمی دانم، دانم که تو می دانی".

مولانا گویی در رابطه با کثرت گرایی معرفتی نگاه ابو سلیمان سجستانی را که ابو حیان توحیدی در المقابسات گزارش نموده پی گرفته است و آن داستان لمس فیل است. سجستانی گفته است: "مردمان در باب حقیقت، نه از همه جهات بر صواب اند و

نه از همه جنبه‌ها بر سبیل خطا، بلکه هر کسی از جهتی به حقیقت نایل می‌شود". این چیزی است که مولانا نیز بر آن نظر داشته است، چنانچه در داستان لمس فیل گفته است:

در کف هر یک اگر شمعی بدی

اختلاف از گفت شان بیرون شدی

آموزه که انسان‌ها را از ادعای انحصار حقیقت برای "خود" هشدار می‌دهد، همچنان متنبه می‌کند که "دیگری" یکسره بر خطا شمرده نشود، بهتر آن است که همه را سزاوار بهره‌مندی از حقیقت بدانیم و زمینه‌های سوء تفاهم و تحریف روابط میان یکدیگر را بوجود نیاوریم.

در گفتمان مولانا مدارا معطوف به گفتگو و "مهار کردن بیزاری" است، همچنان شیوه‌های خشونت‌آمیز را در برابر چالش قرار می‌دهد و رواداری به معنای ارج‌گذاری به "دیگری" را سرلوحه کارش قرار می‌دهد، زیرا از نظر وی دیدگاه‌های ما محدود و کرانمند اند و نمی‌توانند بازتاب‌دهنده کل حقیقت باشند، وضعیتی که ضرورت وجود "دیگری" را لازمی می‌انگارد و مورد تأکید قرار می‌دهد.

ضرورت وجود "دیگری" به معنای فلسفی برای ارتباط میان فرهنگی واجد اهمیت تلقی می‌شود، به جهت اینکه تبادلات در عرصه ذهنیت و نظر را ضروری می‌پندارد و اصل تکثر را در بستر گفتگو حفظ و بازآفرینی می‌کند، به قول هگل: "در گفتگو مسئله مهم، شهامت گوش سپردن به دیگری، شجاعت پذیرش محدودیت خویشتن و در نتیجه پذیرش حق دیگری است"، ویژگی‌هایی که مولانا به گونه تحسین برانگیز با آنها آراسته شده بود.

معروف است وقتی نزد سراج الدین قونیوی خبر بردند "که مولانا گفته است که من با ۷۳ مذهب یکی‌ام؛ خواست که مولانا را برنجانند و بی‌حرمتی کند. یکی را از نزدیکان خود که دانشمند بزرگ بود فرستاد که بر سر جمعی از مولانا پرس که تو چنین گفته‌ای؟ اگر اقرار کند او را دشنام بسیار بده و برنجان! آن کس بیامد و برملاء سؤال کرد که شما چنین گفته‌اید که من با هفتاد و سه ملت یکی‌ام؟ [مولانا در پاسخ] گفت: گفته‌ام. آن کس زبان بگشاد و دشنام و سفاهت آغاز کرد. مولانا بخندید و گفت: با این نیز که تو می‌گویی یکی‌ام. آن کس خجل شده بازگشت".

شایان یادآور است که مدارا و تساهل، از دیر باز، از ثمرات و دستاوردهای تمدن مغرب زمین به شمار آمده است؛ اما دور از انصاف خواهد بود اگر سهم و نقش سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، به ویژه تأثیر انکارناپذیر فرهنگ پر بار عرفان شرقی، در اشاعه مدارا و تحمل افکار دگراندیشان و همزیستی مسالمت‌آمیز با اقوام و ادیان مختلف، نادیده یا دست‌کم گرفته شود.

نباید فراموش کرد که، همزمان با حاکمیت مطلق تاریک اندیشی و جزم‌گرایی و خشونت‌ورزی بر اروپا در قرون وسطی، بسیاری از فیلسوفان و اندیشمندان و سخنوران حوزه تمدنی ما، در گفته‌ها و نوشته‌های شان، آشکارا یا به تلویح، از ضرورت احترام به آراء و اعتقادات دیگران دفاع کرده‌اند. آثار اکثریت قریب به اتفاق صوفیان و عارفان ما بویژه مولانا گویاترین و صادق‌ترین گواه این مدعا است.

مولانا جلال‌الدین بلخی، افزون بر اینکه معتقد بود که آدمی زادگان نمی‌توانند حقیقت مطلق را بشناسند، دیدگان ما را بر این واقعیت می‌گشاید که علم و ادراک آدمی از حقیقت، بالجمله نیست. نتیجه درک غیر قطعی از حقیقت، بردباری، احترام

و معرفت‌شناسی توأم با فروتنی را به ارمغان می‌آورد. این فروتنی معرفت‌شناسانه را حتی پنج قرن بعد در پیام‌های لیسنگک طلایه دار مطرح‌روشنگری در آلمان می‌توان دید؛ درام ناتان خردمند او مشهور می‌باشد، ایشان در جایی گفته است: "اگر خداوند در دست راستش تمامی حقیقت و در دست چپش تنها غریزه همیشه پویای در پی حقیقت بودن را نگه داشته باشد، با این پیشفرض که من همیشه و تا ابد راه خطا بپویم و به من بگویند "انتخاب کن!"، من با فروتنی به دست چپ اش می‌افتم و می‌گویم: پدر این را به من بده، زیرا حقیقت ناب تنها از آن‌توست".

مولانا افزون بر اینکه در حوزه تمدنی ما اثرگذار بود در غرب نیز الهام‌آفرین بوده است، از همان سده ۱۹ در غرب که مکتب "تعالی‌گرایی" تحت تأثیر حافظ و سعدی، خیام و مولانا رشد و توسعه پیدا کرد. چهره‌های برجسته مانند وینفیلد، نیکلسون، ادوارد براون، رابرت الوود بلای، ماری انا شمیل، ویلیام چیتیک، فرانکلین لیویز، برایان بارکس و دیگران در معرفی مولانا مساعی به خرج داده‌اند. در جریان همین آشنایی بوده است که ویلیام جونز زبان‌شناس، ادیب و خاورشناس انگلیسی، گفته است: "شاید کتابی به ارزشمندی مثنوی تا حال به دست انسان سروده نشده باشد. مثنوی همچون دشت دست نخورده و پوشیده از گل‌های فراوان و در اقلیمی مساعد است".

جان هیک فیلسوف مطرح دین نیز در کتاب "تفسیر دین: پاسخ‌های انسان به وجود متعالی"، فصلی را با نقل قول از مولانا آغاز کرده است: "شمع‌ها بسیار اند اما روشنایی یکی است"، همچنان داستان فیل ایشان را نیز در امر توجیه نظریه پلورالیزم دینی اش مورد بهره‌قرار داده است.

مولانا "انانیت" و "منیت" را با تعبیرهای گوناگون مورد نکوهش قرار داده است، جیمز راسل لوول شاعر امریکایی یکی از حکایت‌های مثنوی در همین مورد را به گونه تحسین‌آمیز یادآوری کرده است: کسی خانه محبوب خود را کوبید. صدایی از درون پرسید "کیست؟" و او پاسخ داد که "من هستم" آن صدا در جواب گفت "در این خانه بر روی آن که من و تو دارد گشوده نیست؟" در گشوده نمی‌شود، پس از آن عاشق سر به بیابان می‌گذارد و پس از یک سال باز می‌گردد و دوباره بر در می‌کوبد؛ باز هم صدا می‌پرسد کیستی؟ و او می‌گوید "تویی"؛ و در، به روی او باز می‌گردد.

آن یکی آمد در یاری بزد
گفت یارش کیستی ای مُعتمد؟
گفت "من"، گفتش برو هنگام نیست
بر چنین خوانی مقام خام نیست
خام را جز آتش هجر و فراق
کی بزد؟ کی و رهاند از نفاق؟
رفت آن مسکین و سالی در سفر
در فراق دوست سوزید از شرر
پخته شد آن سوخته، پس باز گشت
باز گرد خانه آن باز گشت

حَلَقَه زِد بر دَر به صد ترس و اَدَب
 تَا بِنَجْهَد بی اَدَب لَفْظی ز لِب
 بانگ زد یارش که بر دَر کیست آن؟
 گفت بر دَر، هم تویی ای دِلِستان
 گفت اکنون چون مَنی، ای "من" دَر آ
 نیست گنجایی دو من را در سَرا

شایان یادآوری می دانم که در حوزه زبان پشتو نیز مولانا محبوب است و گرامی داشته می شود. مولوی عبدالجبار دفتر های اول و دوم مثنوی را ترجمه کرده است. پروفیسور نور جهان جهان برخی از حکایت های مثنوی را به پشتو برگردان نموده و تحت عنوان "گلدسته رومی" در سال ۱۹۶۹ منتشر کرده است. صالح محمد هوتک کندهاری همکار قلمی سراج الاخبار داستان های مثنوی را در ۱۳۱۸ تحت نام "پشتو مثنوی" به نظم در آورده که در سال ۱۳۵۰ منتشر شده است. ترجمه منشور سه دفتر مثنوی معنوی را عبدالاکبر خان اکبر در ۱۹۷۷ به دست نشر سپرده است. ترجمه مثنوی تحت نام "پشتو روان نثر" بواسطه نازک میر زهیر بلخی صورت گرفته است و فیه ما فیه نیز توسط حبیب هوسا، نازنین حلیم، محمد آصف احمدزی، محمد ذاکر ذکی، هارون حسن و میرویس فضلی برگردان شده است.

ضروری به نظر می رسد آنهایی که در جهت برگردان اشعار یا آثار مولانا تلاش کرده اند یا برای معرفی آن چهره جاودان و همچنان ترویج افکار و آموزه های ایشان زحمت کشیده اند گرامی داشته شوند. من به نوبه خودم از رهبری انبستیتوت مطالعات استراتژیک سپاسگزاری می کنم که از دانشمندان و مترجمان آثار خداوندگار بلخ قدردانی به عمل می آورد. سخنم را با ستایش صالح محمد هوتک از مثنوی به پایان می برم:

دیر می خـوش دی مثنوی
 مثنوی د مـولوی
 مثنوی خه شـه کتاب دی
 چه گوید عشق په باب دی
 مولانا خو لوی جناب دی
 مثنوی یی لوی دریاب دی

اگر قرار باشد از بدیل مناسب در برابر تند روی های ایدئولوژیک سخن به میان آوریم، بی گمان یکی از مهمترین منابعی که به آن اتکاء نماییم، آموزه ها و تعلیمات پرمدار ای مولاناست. از شکیبایی همه شما سپاسگزارم.